

# فرهنگ سیاسی؛ مقایسه دو سطح تحلیل داخلی و بین‌المللی

## کابک خیری

چکیده: فرهنگ سیاسی حاصل یک تعامل دو جانبه میان هنجارها و ارزش‌های جوامع، و مجموعه کمان مطلوب مردم در باب چگونگی کارکرد نظام سیاسی و خواست آنان از نظام است. در حقیقت مجموعه باورها، خواست‌ها، ارزش‌ها و ایستارها در باب نظام سیاسی، فرهنگ سیاسی ملت‌ها را پدید می‌آورد. اما در سطح بین‌المللی، علی‌رغم وجود جامعه‌ای متشکل از دولت‌ها، نمی‌توان تعریف مشخصی از فرهنگ سیاسی داشت. بر این اساس به دلیل بالا بودن شدت تکثر در این نظام و به دلیل آنارشی حاکم، فرهنگ سیاسی بین‌المللی جنبه‌های گوناگونی به خود می‌گیرد. مقاله حاضر قصد دارد تا با بحث درباره فرهنگ سیاسی در بعد داخلی، نوعی فرهنگ سیاسی بین‌المللی را شناسایی و مورد بررسی قرار دهد.

### مقدمه

تفاوت میان جوامع از دیرباز امری واضح و مشخص بوده است. تفاوت میان رسوم، زبان، سنت‌ها، برداشت‌ها از مفاهیم و عکس‌العمل به مسایل مختلف اغلب در جوامع مختلف، متفاوت و گوناگون است.

از دید سیاست، دانستن این که افراد چگونه وقایع را تفسیر می‌کنند، بسیار مهم است. هر کس دیدگاهی در باب جنگ و صلح دارد و یا تعابیر از دولت متفاوت می‌باشد. براین اساس،

شناخت نظر هر فرد در روند تعامل او بسیار مهم و اساسی است. به عبارت بهتر، تحلیل فرهنگی همواره مشخص می‌کند دیگران چگونه فکر می‌کنند و نسبت به مسایل اطراف خود حساسیت نشان می‌دهند.

کسانی که به بررسی مسایل سیاسی می‌پردازند، به خوبی آگاهند که فرهنگ از چه اهمیتی برخوردار است و در این میان فرهنگ سیاسی، به عنوان مجموعه باورها، خواست‌ها، ارزش‌ها و ایستارها در باره نظام سیاسی، اهمیتی بسیار در بررسی تعاملات قدرت در قالب تفکر انسانی و هنجارهای اجتماعی دارد.

فرهنگ سیاسی اصطلاحی جدید است در باب یک تفکر قدیمی. تصور فرهنگ، سنت، هنجارها و مجموعه‌ای از ارزش‌ها که شکل دهنده اجرای سیاست‌های یک ملت یا گروه‌ها می‌باشد، به اندازه تحلیل سیاسی قدمت دارد. ارسطو در باب وضعیت فکری که به ثبات سیاسی کمک یا انقلاب را تشویق می‌کند، بحث می‌کرده است. ادموند برک، رسوم را ستایش می‌کند که کار نهادهای سیاسی را مورد تأیید خود قرار می‌دهد. توکویل و باجیو، جایگاه واضح و روشنی به ارزش‌های سیاسی و احساسات در نظریه خود از ثبات سیاسی و تحول می‌دهند. انسان‌شناسان و تاریخ‌نویسان تا همین اواخر در باب اهمیت کارکرد شخصیت ملی یا سنت‌ها در شکل دادن رفتار، می‌نوشتند.

یک نظام سیاسی فقط از ساختارها تشکیل نمی‌شود بلکه شامل مجموعه‌ای از طرز تفکرها و رفتارهای کمابیش پیوسته می‌باشد. معمولاً عقیده بر این است که رابطه خاصی میان فرهنگ سیاسی و ایدئولوژی وجود دارد، به عبارتی، مارکسیست‌ها فرهنگ سیاسی را مجموعه‌ای از ایده‌ها نسبت به طبقه حاکم، و افرادی نظیر آلموند و وربا آن را ورای ایدئولوژی‌های ارزشی می‌دانند. فرهنگ سیاسی حاصل پایان ایدئولوژی است و ظهور عملی خود را با کنارزدن ایدئولوژی‌های ارزشی بدست می‌آورد.

فرهنگ سیاسی، روانشناسی ملت از لحاظ شناخت سیاسی است. همان‌طور که مجموعه‌های فرهنگی و فرهنگ عمومی بر حسب اعضا و مناطق فرق می‌کند، فرهنگ سیاسی نیز چنین روندی را دارد و ساختار اجتماعی کشورها در نظام سیاسی آنان را بازگو می‌کند.

گابریل آلموند عنوان می‌کند که این مفهوم از دل سه حوزه فکری بیرون می‌آید:

۱- روانشناسی اجتماعی و به خصوص کارهای فروید، مالینوفسکی و بندیکت،

۲- جامعه‌شناسی اروپایی در کارهای پارتو، دورکیم، وبر (که بعدها توسط پارسونز بسط

داده شد.)

۳- بررسی جامع و توسعه تکنیک‌های شخصی و تحلیل اطلاعات.

اما آنچه تا کنون عنوان شد، بحث فرهنگ سیاسی در باب سطح خرد سرزمینی بود. تحولات ساختاری در سطح نظام بین‌المللی و ظهور دیدگاه‌های فراملی، عملاً باعث شده است تا نوعی فرهنگ سیاسی بین‌المللی پدید آید، که بازتاب آن را در ابعاد گوناگون می‌توان مشاهده کرد. مفاهیمی نظیر جامعه مدنی جهانی و یا مفهوم انقلاب مهارت‌ها (Revolution of skills) که توسط جیمز روزنا درباره افراد جامعه بشریت به کار برده می‌شود و حاوی اصول و ارزش‌های مشترک است، همگی فرهنگ سیاسی را از سطح خرد کشور، خارج و به سطوح ساختاری نظام بین‌المللی و سطوح فراملی رسانده است. بنابراین فرهنگ سیاسی را در دو سطح می‌توان بررسی کرد. سطح اول، سطح نظام سیاسی است که می‌توان در باره آن به انواع فرهنگ سیاسی، کارکرد نظام سیاسی و تقسیم‌بندی نظام‌های سیاسی از لحاظ فرهنگ سیاسی اشاره کرد. اما در سطح نظام بین‌الملل، با توجه به تحولات جدید ساختار نظام بین‌المللی، می‌توان انواع فرهنگ سیاسی، کارکرد آن و تقسیم‌بندی نظام سیاسی بین‌المللی را بر اساس فرهنگ سیاسی بین‌المللی، در قالب نظریات نظام بین‌الملل، رژیم‌های بین‌المللی، هنجارهای حقوق بین‌الملل، و در نهایت مفهوم جامعه مدنی جهانی جستجو کرد.

بر این اساس محور اصلی بحث حاضر، مقایسه دو سطح از فرهنگ سیاسی، یعنی فرهنگ سیاسی داخلی و بین‌المللی است، و این که دو فرهنگ سیاسی چه تفاوت‌ها و چه تشابهاتی با یکدیگر دارند. بر این مبنا، فرضیه اصلی مقاله حاضر عبارت است از: "با توجه به اینکه نظام سیاسی داخلی از عنصر حاکمیت برخوردار می‌باشد و مفهوم ملت در آن تعریف شده است، و با توجه به این که نظام بین‌الملل فاقد قدرت فائقه می‌باشد و نوعی گوناگونی نظرات و بازیگران در آن وجود دارد، فرهنگ سیاسی داخلی گونه‌ای منسجم یافته‌تر نسبت به فرهنگ سیاسی بین‌المللی دارد و فرهنگ سیاسی بین‌المللی گونه متنوعی را به خود می‌گیرد."

بر این اساس مقاله حاضر از سه مبحث تشکیل شده است: بخش اول به مبانی فرهنگ سیاسی و نظام داخلی، ماهیت و کاربرد آن، انواع آن، و انواع نظام‌های سیاسی بر مبنای فرهنگ سیاسی می‌پردازد. بخش دوم به مبانی فرهنگ سیاسی بین‌المللی پرداخته و ضمن تعریف، به

ماهیت آن در قالب نظریه‌های روابط بین‌الملل، هنجارهای حقوق بین‌الملل، رؤییم‌های بین‌المللی مفهوم جامعه جهانی می‌پردازد. در نهایت بخش پایانی به بیان نوعی مقایسه میان این دو سطح فرهنگ سیاسی پرداخته و انواع فرهنگ سیاسی در نظام بین‌الملل را تشخیص می‌دهد.

### تعریف فرهنگ سیاسی

حیات اجتماعی مفهوم خود را از برداشت‌های فردی افراد و انسان‌ها کسب می‌کند. این برداشت‌ها به تدریج معیارهای جمعی را پدید می‌آورند. فرهنگ عبارت است از باورها، ارزش‌ها و تعابیر مختلفی که این معیارها پدید می‌آورند. از آنجایی که انسان‌ها متفاوت می‌باشند، باورها و ارزشهای خاص آنان در یک روند تعاملی قرار دارد، ولی همه آنها در قالب یک مفهوم مشترک، یعنی فرهنگ، مورد تعبیر و شناخت است.<sup>(۱)</sup>

جستجو، کنکاش و بررسی ارزش‌ها و باورهای مشترک از دیر باز حیات بشری وجود داشته است و شاید بتوان برای آن عمری برابر حیات اجتماعی بشر در نظر گرفت. در عین حال فرهنگ را می‌توان به عنوان بارزترین وجه تمایز میان جوامع و ملت‌ها دانست. برای بررسی هر جامعه‌ای در حالت خاص و هر کشوری در حالت عام، می‌باید از فرهنگ آن کرد و این که چگونه فرهنگ متحول شده و یا می‌شود، آغاز کرد.

هر فرهنگ از بخشهای گوناگون تشکیل شده است که در سطح وسیعی در یک جامعه انسانی گسترده می‌شوند.<sup>(۲)</sup> هر جامعه انسانی مفاهیمی را در نهادها، هنر، اندیشه، و دانش ارایه می‌دهد که در اصل این مفاهیم و هنجارها و ارزشهای هر جامعه انسانی هستند که به مردم آن جامعه ابلاغ شده و یا توسط مردم خلق می‌شوند. اگر چه این تعابیر در طول تاریخ دگرگون شده‌اند، ولی برخی از آنان را می‌توان به عنوان کارکرد ثابت جوامع در نظر گرفت. ساده‌ترین نوع این تعابیر را می‌توان در تعبیر از نوع رابطه دانست، نوع رابطه‌ای که انسان‌ها با یکدیگر دارند و به همان نسبت، نوع رابطه‌ای که میان انسان‌ها و قدرت فائمه یا به عبارت دیگر و مصطلح‌تر آن، حکومت، وجود دارد.

در این راستا مردم نیز مجموعه کمال مطلوب‌هایی در باب چگونگی کارکرد نظام سیاسی، اقدام‌های حکومت و خواست‌هایی از نظام سیاسی است، که در عین حال تکالیفی در قبال آن دارند. این مجموعه باورها، خواست‌ها، ارزش‌ها و ایستارها در باره نظام سیاسی، فرهنگ سیاسی هر ملت را بوجود می‌آورند که از ملتی به ملت دیگر فرق می‌کند. به عبارت دیگر،

فرهنگ سیاسی، روانشناسی یک ملت از لحاظ شناخت سیاسی است. گابریل آلموند عقیده دارد که فرهنگ سیاسی بازگشتی است به مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای. فرهنگ سیاسی علاوه بر آنکه مفهومی کاربردی در علوم سیاسی می‌باشد، وسیله‌ای برای تشخیص ارزشهای سیاسی، اعتقادات، و ادراکات میان افراد به گونه‌ای متفاوت، مختلف و در برخی نقاط هم مرتبط، که بر اساس ثبات توزیع شده است.<sup>(۳)</sup>

فرهنگ سیاسی مجموعه‌ای از دیدگاه‌ها، انگاره‌ها و اعتقادات و احساسات است که به فرآیند سیاسی نظم و مفهوم می‌بخشد و فرضیات زیربنایی و قواعد رفتار حکومتی در نظام سیاسی را مهیا می‌سازد. بر این اساس فرهنگ سیاسی در برگیرنده ایده‌آل‌های سیاسی و هنجارهای عملیاتی یک واحد سیاسی است.

از سوی دیگر، فرهنگ سیاسی بیان گونه‌های مختلف جهت‌گیری شهروندان، نظیر ارزشها و جهت‌گیریهای متقابل و میانه، تساهل، مدنیت، کارآیی، دانش، مشارکت، اعتقادات و ادراکات در باره مشروعیت نظام است.<sup>(۴)</sup>

آلموند و وربا عقیده دارند که کشورها در رابطه با اعتقادات، نگرش‌ها، ارزش‌ها، و نوع طرز تلقی‌هایشان به طور سیاسی متفاوت عمل می‌کنند. این امر عملاً مبین این نکته است که فرهنگ سیاسی محصولی از تاریخ جمعی نظام سیاسی و تاریخ زندگی اعضای آن نظام سیاسی است. بنابراین فرهنگ سیاسی، ریشه در آموزش تجربیات و وقایع کلی هر نظام سیاسی دارد. همین صورت فرهنگ سیاسی سعی دارد تا بسیاری از مفاهیم کلی نظیر ایدئولوژی سیاسی، اخلاق، روح ملی، روانشناسی ملی و سیاسی و ارزش‌های بنیادین مردم را روشن، واضح و منظم سازد. فرهنگ سیاسی با داشتن هر دو جهت‌گیری رهبران و شهروندان، حالتی ورای قوانین عملی با شیوه‌های سیاسی ابداعی را به خود می‌گیرد که هر دو بر روی رفتار و الیت حاکم تاکید دارند. بنابراین فرهنگ سیاسی مفهومی فرهنگی در قالبی سیاسی است.

لوسین پای اعتقاد دارد که فرهنگ سیاسی عبارت است از دیدگاه‌ها، احساسات سیاسی، و ادراکات، که رفتار سیاسی را در هر جامعه تعیین کرده و هدایت می‌کند. او اعتقاد دارد که اجزای فرهنگ سیاسی یک توده انباشته و متفاوت نمی‌باشد، بلکه الگوهای منظم و به هم پیوسته‌ای است که در کنار هم قرار دارند و متقابلاً یکدیگر را تقویت می‌کنند.<sup>(۵)</sup>

خود فرهنگ سیاسی در هر جامعه‌ای طیف وسیعی از سطح فردی تا جمعی را در بر

می‌گیرد. به عبارت دیگر فرهنگ سیاسی مفهومی است که هم جنبه خرد و هم جنبه کلان دارد. در واقع فرهنگ سیاسی محصول تاریخ نظام‌های سیاسی است که ریشه در رفتار عمومی و تجارب شخصی دارد.<sup>(۶)</sup> فرهنگ سیاسی معمولاً در قالب یک محیط خاص عمل می‌کند و در سطح خرد نظام سیاسی، می‌توان محیط آن را یک فضای فرهنگی، ارزشی، هنجاری و نهادی دانست. هر نظام سیاسی برای مشروعیت بخشیدن به داده‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود می‌باید در تبادلات و تعاملات دایمی با محیط خود به سر برد. بدین ترتیب، برای بررسی قابلیت‌های یک نظام باید ارتباط میان تصمیمات و استراتژی‌های آن و ارزشهای حاکم بر جامعه را مورد بررسی قرار داد. در این چارچوب فرهنگ، مستقیماً با ارزش‌ها سرو کار دارد. ارزش‌هایی که از طریق جامعه‌پذیری از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و رفتار آدمی را به شدت تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. محیط نظام، معمولاً محیط ارزشی است که فرهنگ سیاسی با جهت‌گیری‌های مردم نسبت به نهادها و ساختارها، عملکردهای سیاسی را مشخص می‌کند. براین اساس فرهنگ سیاسی عبارت است از انگاره‌ها و ایستارها نسبت به اقتدار، مسؤولیتهای حکومتی و الگوهای مربوط به جامعه‌پذیری سیاسی.<sup>(۷)</sup>

به عبارتی دیگر می‌توان فرهنگ سیاسی را توزیع خاصی از ایستارها، ارزشها، احساسات، اطلاعات و مهارت‌های سیاسی دانست.<sup>(۸)</sup> همان‌گونه که ایستارهای افراد بر اعمال آنان تأثیر می‌گذارد، فرهنگ سیاسی یک ملت نیز بر رفتار شهروندان و رهبران در سراسر نظام سیاسی تأثیر می‌گذارد.

همه گروهها در یک جامعه از فرهنگ سیاسی یکسانی برخوردار نیستند، زیرا اساساً در جامعه خرده فرهنگ‌های متعددی وجود دارد. ارزش‌ها، باورها و دیدگاه‌ها به گونه‌ای در جامعه توزیع شده‌اند که می‌توان خرده فرهنگ‌های سیاسی متعددی را در قالب فرهنگ عمومی یک جامعه مشاهده کرد. معمولاً الیت حاکم به عنوان منبع اصلی تحولات اجتماعی، فراهم آورنده هنجارها و ارزشهای متفاوتی است. بنابراین ما در یک جامعه حداقل می‌توانیم دو نوع فرهنگ سیاسی متفاوت را تشخیص دهیم. یک گونه، نوع نگرش الیت حاکم به نظام سیاسی و مجموعه باورها و ارزش‌ها و طرز تلقی‌های آن، و نوع دیگر، نوع نگرش طبقه غیر الیت به قدرت سیاسی است. در کنار اینها گروههای متفاوت منطقه‌ای، قومی، مذهبی، زبانی، علمی و غیره در یک کشور، نظام‌های ارزشی و جهان بینی‌های متفاوتی دارند. این تفاوت‌ها در نوع دیدگاه‌های حاکم نهاد‌های گوناگون، مانند بوروکراسی، نهاد نظامی، یا نهادهای آموزشی نظیر دانشگاهها و مراکز

آموزشی به گونه‌های مختلف دیده می‌شود.

### ماهیت فرهنگ سیاسی

به طور کلی فرهنگ سیاسی در ابتدا یک عامل ذهنی است که در صورت عملی شدن و به مرحله اجرا درآمدن، می‌تواند تبیین نوعی جهان بینی خاصی را صورت دهد. بنابراین، علاوه بر آنچه معمولاً در سطح جوامع به صورت عملی وجود دارد، انبوهی از تئوری‌ها و نظریه پردازیه‌ها در باب مباحث نظام سیاسی و عملکرد آن وجود دارد که به مرحله عمل نرسیده‌اند، اما چارچوبه تئوریک تفکر را تشکیل می‌دهند.

همان‌گونه که فرهنگ نگرش به جهان و نوع رفتار را شکل می‌دهد، فرهنگ سیاسی هم نگرش به جهان سیاست و نظام سیاسی را شکل می‌دهد و اغلب موارد هم عمل می‌کنند. معمولاً فرهنگ سیاسی را دارای گونه‌های مختلف می‌دانند که هر یک جهت‌گیری‌های مختلفی را نشان می‌دهد. از نظر آلموند و پاول، هر فرهنگ سیاسی سه جزء دارد:

۱- جهت‌گیری شناختی، مربوط به دانسته‌ها و باورهای مردم از نظام سیاسی و شناخت آن از مقررات، نقش‌ها، نهادها و داده‌ها.

۲- جهت‌گیری‌های عاطفی که به احساس مردم نسبت به نظام سیاسی، مقررات، نقش‌ها و داده‌های نظام ارتباط می‌یابد.

۳- جهت‌گیری‌های مبتنی بر ارزشیابی که شامل قضاوت‌هایی نسبت به هدف‌های سیاسی می‌شود و از معیارهای ارزشی و شناختی و احساسی تشکیل می‌شود.<sup>(۹)</sup>

در تقسیم‌بندی دیگر، می‌توان جهت‌گیری‌های عملی فرهنگ سیاسی را به شکل زیر بیان کرد:

۱- جهت‌گیری شناختی، که شامل دانش و باورهایی در باره نظام سیاسی است.

۲- جهت‌گیری ارزشی یا قضاوتی، شامل اعتقاد و باورهای ارزشی سیاسی و داوری درباره عملکرد نظام سیاسی در رابطه با همان ارزشها. ارزیابی‌های صریح ممکن است با تجربیات عملی متحول شود، ولی هنجارها و ارزشها، عملاً جهت‌گیری در برابر نظام سیاسی را مشخص می‌کند. این عناصر فرهنگ سیاسی را که ابعاد ذهنی سیاسی هستند، برسه بعد عینی زندگی سیاسی تمرکز می‌یابند: نظام، فرآیند، برنامه.

۳- جهت‌گیری نظام سیاسی: شامل رژیم‌ها، نهادهای سیاسی، داده‌های آنان (احزاب سیاسی، گروههای ذی‌نفوذ، رسانه‌های جمعی) و نهادها (قانونگذاری، اجرایی، بوروکراتیک، نظام قضایی) و مردم است. روند سیاسی هم جزء سیاست است. اعمال، نزاع‌ها، اتحادها، شیوه‌های رفتاری، گروههای ذی‌نفوذ، احزاب، تحرکات و جنبشها و افراد، و نهادهای سیاسی در اصل برنامه‌ها و تصمیمات نظام سیاسی است.<sup>(۱۰)</sup>

سنتها، خاطره‌های تاریخی ملت‌ها، انگیزه‌ها، هنجارها و احساسات نهادهای آن را تشکیل می‌دهد. بر مبنای همین امر است که معمولاً مارکسیستها فرهنگ را به عنوان محور اصلی مفهوم آگاهی می‌دانند که در رابطه تنگاتنگ با وضعیت موجود از روابط و شرایطی می‌توان توسط آن وضع موجود را دگرگون کرد، به شمار می‌آورند. البته مارکسیست‌های غربی نظیر گرامشی و لوکاچ فرهنگ را بیشتر یک عامل ذهنی می‌دانند و لوکاچ آن را یک بعد درونی مطرح می‌کند.<sup>(۱۱)</sup> او در مثال خود درون و بیرون یک خانه را مطرح کرده و فرهنگ را به سطوح درونی هر خانه تشبیه می‌کند. به همین ترتیب در مکتب فرانکفورت، فرهنگ شالوده یک جامعه محسوب می‌شود. هوکهایمر عقیده دارد که فرهنگ کاربرد ذهنی در فرآیند تاریخی جامعه است. فرهنگ بیانگر کلیت حیات اجتماعی در زمان معین است و اگر به طور دقیق به آن توجه شود، بیشتر یک عامل ذهنی است و حاصل آن تولید تمدن است. از دیدگاه اینها، این انسان‌ها هستند که فرهنگ را می‌سازند، ولی فرهنگ هیچگاه خود را به گروه خاصی تحمیل نمی‌کند. بر این اساس هر مجموعه‌ای نوع نگرش خاص خود را در تعبیر از فرهنگ عنوان می‌کند. این تعابیر در نهایت در روند تعاملی خود، پدید آورنده یکی از پایه‌های تمدن هستند.

بنابراین، فرهنگ سیاسی از کارویژه‌های مختلفی در داخل برخوردار می‌باشد که همین امر ما را به سه سطح دیگر از فرهنگ سیاسی می‌رساند. البته باید عنوان کرد که این سه سطح بسیار مشابه، تقسیم‌بندی‌های دیگری است که تاکنون عنوان شده بود، اما به دلیل برخی تفاوت‌هایشان ذکر آن مناسب است.<sup>(۱۲)</sup>

۱- تمایلات سیستمی، شامل ایستارهای شهروندان نسبت به سه سطح نظام سیاسی، یعنی فرآیند، نظام و سیاستگذاری مهمترین بحث این جنبه، سطح و مبنای مشروعیت حکومت است که بر مبنای طیف نظامها از سنتی تا دموکراتیک، پایه‌های مشروعیت، بر اساس آن نوع عملکرد شهروندان متفاوت می‌باشد.



۲- تمایلات فرآیندی، بیانگر سمت‌گیری‌های مختلف در تبادل مشارکت سیاسی است. در این بحث معمولاً چهار دسته نظام مورد نظر می‌باشد. دموکراسی صنفی نشده، اقتدارگرایی در حال‌گذار، اقتدارگرایی صنفی، دموکراسی صنفی. در این بحث مسلماً باورهای مردم در مشارکت نقش اساسی را بازی می‌کند. این باورها در ابتدا صورت‌های ذهنی دارند و روند جامعه‌پذیری سیاسی این صورت‌ها را به عینیت تبدیل می‌کند. بحث جامعه‌پذیری سیاسی در مقوله ماهیت فرهنگ سیاسی بحثی است بنیادین که به آن پرداخته خواهد شد.

۳- تمایلات سیاست‌گذاری: شهروندان هر کشوری برای نتایج سیاست‌های مختلف، اهمیت‌های متفاوتی قایل هستند و هر یک نوع ایستار متفاوتی را بر مبنای اندیشه‌های پذیرفته شده خود، نسبت به سیاست‌ها دارند. در عین حال تلفیق ارزشها و استراتژی‌های آگاهانه و شرایط اجتماعی، موجب ایجاد و برداشت‌های کاملاً متفاوتی در باره نحوه دستیابی به نتایج مطلوب اجتماعی می‌شود.

از لحاظ ماهوی، اجزای فرهنگ سیاسی عبارتند از:

- ۱- اندیشه‌ها، باورها و ایستارهای مردم نسبت به نظام سیاسی،
- ۲- عوامل تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی و اجتماعی،
- ۳- وقایع مختلف نظیر توسعه و یا ظهور ایدئولوژی‌های فرهنگ‌زا مبتنی بر مشارکت و جامعه‌پذیری سیاسی، مانند لیبرال دموکراسی.

بهترین و مناسب‌ترین کار در باب فرهنگ سیاسی، به وسیله گابریل آلموند و سیدنی وربا در کتاب فرهنگ مدنی یا Civic Culture نگاشته شده است،<sup>(۱۳)</sup> که مطالعه راهبردی و مقایسه‌ای در باره فرهنگ سیاسی پنج کشور ایتالیا، مکزیک، آلمان غربی، ایالات متحده و بریتانیا است که در آن فرهنگ سیاسی را روند جامعه‌پذیری سیاسی می‌داند. جامعه‌پذیری سیاسی یعنی فرآیندی که طی آن افراد ضمن آشناسدن با نظام سیاسی از طریق کسب اطلاعات و تجربیات، به وظایف، مسؤلیت‌ها و نقشهای خویش در جامعه پی می‌برند.

این روند عملاً شخصیت سیاسی فرد را که ترکیبی از احساسات و ایستارهای او نسبت به مسایل مختلف در زمان است، شکل می‌دهد. مسلماً این شخصیت در برداشتهای فرد و نوع عکس‌العمل او نسبت به مسایل محیط بیرونی نقش اساسی را بازی می‌کند.

معمولاً جامعه‌پذیری سیاسی دو گونه است؛ جامعه‌پذیری سیاسی مستقیم و غیر مستقیم. در جامعه‌پذیری سیاسی مستقیم، اطلاعات، ارزشها، احساسات ناظر بر مسایل سیاسی به صراحت انتقال می‌یابد. نظامهای ایدئولوژیک معمولاً از این نوع جامعه‌پذیری در انتقال اندیشه‌ها استفاده فراوانی می‌کنند. مثلاً تلاش احزاب کمونیست برای جا انداختن اندیشه "انسان شوروی" یا "انسان سوسیالیستی" نمونه‌هایی از جامعه‌پذیری سیاسی مستقیم هستند. (۱۴)

جامعه‌پذیری سیاسی غیر مستقیم معمولاً به گونه‌ای ناخواسته است. نوع شکل‌گیری شخصیت فرد در شرایط تکامل حیات خود و مسایلی که در این شکل‌گیری تاثیر داشته‌اند، به خصوص دوران کودکی، عملاً در این نوع جامعه‌پذیری مؤثر است.

آمووند و ورپا در مطالعات خود بر این عقیده هستند که جامعه‌پذیری سیاسی عملاً باعث ایجاد مشارکت در ساختار سیاسی می‌شود. در این حالت فرهنگ سیاسی الگویی است برای جهت‌گیری در مسایل سیاسی که طی روند مشارکت ابراز می‌شود. در عین حال دگرگونی ایستارها و تغییر در داده‌ها عملاً باعث متأثر ساختن عناصر فرهنگ سیاسی و تحولاتی در جهت‌گیری مردم است.

جامعه‌پذیری سیاسی در عین حال موجب انتقال و دگرگونی فرهنگ سیاسی یک ملت می‌شود. این وسیله راهی است برای انتقال اندیشه‌های مختلف و باورهای سیاسی از یک نسل به نسل دیگر، و همان فرایندی است که از آن به عنوان "انتقال فرهنگ" یاد می‌شود.

یک نکته مهم در باب فرهنگ سیاسی، میزان تبعیت آن از نظام سیاسی می‌باشد، و اینکه شرایط آن را به طور ذهنی (روانشناختی) و عینی (مشارکت) نظام و نوع مختصات آن معین می‌کند.

### انواع فرهنگ سیاسی

یکی از مهمترین مسایلی که در زمینه فرهنگ سیاسی مطرح است، تنوع در تقسیم‌بندی‌های مربوط به فرهنگ سیاسی می‌باشد. این تنوع در تقسیم‌بندی شاید دلیل گوناگونی و تفاوت میان جوامع گوناگون است. به همین ترتیب، در عین آنکه جوامع و نظام‌های گوناگون، با یکدیگر تفاوت عمده‌ای دارند، جوامع از لحاظ محیط درونی تفاوت‌های عمده‌ای می‌یابند. بنابراین ما با بحث زیر فرهنگها (Subclutures) مواجه هستیم که تاثیرات خود را از سه سطح خرد درون سیستمی، سیستمی و فرا سیستمی می‌گیرد. براین اساس تقسیم‌بندی‌های

گوناهگونی در چارچوب این عوامل صورت گرفته که هر یک نوع خاصی از آنان را مد نظر دارد. از یک دیدگاه می‌توان فرهنگ سیاسی را به فرهنگ سیاسی خرد و کلان تقسیم کرد.<sup>(۱۵)</sup> فرهنگ عبارت است از مبنای مشترکی از اعتقادات که گاهی ممکن است فرهنگ‌های فرعی زیادی را در خود جای داده باشد. حضور این فرهنگ‌های فرعی به این معنا است که، هنگامی که تنوع وجود نداشته باشد، فرهنگ سیاسی در حالت ناهمگن به سر خواهد برد.

به طور کلی فرهنگ سیاسی در سطح خرد که پایه آن در تفاسیر روانی در رفتار انسانی ریخته می‌شود، شامل فعالیتهای عادی سیاسی است که سطحی روان‌شناسانه و فردی را در برمی‌گیرد. اما فرهنگ سیاسی در سطح کلان، خود شامل متغیرهای اساسی و مشترک در جامعه سیاسی می‌باشد. پیوند این دو فرهنگ بر اساس قواعد بازی صورت می‌گیرد و تلاش در جهت همبستگی روانشناسی و جامعه‌شناسی که قادر باشد یک تحلیل پویای سیاسی ارائه دهد، که شامل یافته‌های روانشناسی و پیشرفتهای تکنیک‌های اجتماعی، برای ارزیابی ایستارها در جوامع باشد. در این حالت سطح خرد به شدت سطح کلان را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد و دگرگونی‌های سطح خرد می‌باید از طریق تعدیل و تنظیم قواعد، جذب سیستم شود، و در غیر این صورت، خطر انقلاب اجتماعی وجود دارد که به عنوان حد نهایی بی‌ثباتی در سیستم شناخته می‌شود. اغلب خود این بی‌ثباتی فرهنگی سیاسی تحت تأثیر سیستم می‌باشد.

اگر فرهنگ سیاسی را در قبال موضوعات مربوط به سیاست عمومی و مسایل مربوط به ترتیبات مشروع حکومتی و سیاسی مورد بررسی قرار دهیم، به دو فرهنگ سیاسی، وفاق‌گرا و منازعه‌گرا برمی‌خوریم. در فرهنگ سیاسی وفاق‌گرا، شهروندان معمولاً در مورد شیوه‌های مناسب تصمیم‌گیری، که این مسایل چیست و چگونه باید آن را حل کرد، هم نظر هستند. اما در فرهنگ سیاسی منازعه‌گرا، شهروندان از لحاظ نظراتی که در مورد مشروعیت رژیم و راه حل مشکلات اساسی دارند، به شدت دچار چندگانگی هستند. در یک چنین وضعیتی خرده فرهنگ‌های سیاسی کاملاً خود را نشان می‌دهند. در خرده فرهنگ‌های سیاسی، موضوعات حاد سیاسی نظیر سرنوشت یک کشور، ماهیت یک نظام سیاسی، ایدئولوژی، دیدگاه‌های مختلف نسبت به مسایل یکسان جامعه، و حتی مسأله مربوط به حیات اجتماعی، مورد بحث و انتقاد است. مسلماً در زمینه خرده فرهنگ‌ها، مشروعیت و نوع مشارکت ابعاد مهمی پیدا می‌کند.

مشروعیت همواره ترکیبی است از روش‌ها و سیاست‌ها. معمولاً هر چه جامعه متکثرتر

شود، میزان خرده فرهنگهای آن در عین تنوع، انسجام یافته تر است. اما در جوامع سنتی، خرده فرهنگها دچار تنوع نبوده و انسجام خود را از سیستم می گیرد. معمولاً در جوامع بینابینی، تنوع در فرهنگ سیاسی شدید و حدود انسجام آن کامل نیست.

اما در تقسیم بندی دیگر، آلموند و وربا فرهنگ سیاسی را به سه دسته تقسیم می کند و آن را فرهنگ سیاسی مشارکتی، فرهنگ سیاسی تبعی و فرهنگ سیاسی محدود می داند.

۱- فرهنگ سیاسی مشارکتی: در این نوع فرهنگ، مردم به طور نسبی در نهادها (طرح خواست ها و تقاضاها) و نیز داده ها (استراتژی ها، قوانین و طبقه بندی اولویتها) نقش دارند و نسبت به رفتار نخبگان سیاسی حساسند. در کشورهای برخوردار از این فرهنگ سیاسی، شهروندان از لحاظ روانی بر این باورند که می توانند به نظام سیاسی کمک کنند و بر تصمیمات سیاسی موثر واقع شوند.<sup>(۱۶)</sup>

اغلب می توان این نوع فرهنگ را در جوامع پیشرفته مشاهده کرد که در آن مردم در زندگی سیاسی مشارکت می کنند و در کار سیاسی تصمیم گیری دخالت می کنند. در این گونه جوامع گروه های سازمان یافته ای برای تسهیل و تسریع در امر مشارکت وجود دارد و باورهای صلاحیت سیاسی و کارآیی سیاسی به شدت در میان جامعه وجود دارد.

۲- فرهنگ سیاسی تبعی: در این نوع فرهنگ سیاسی، افراد از وجود نظام سیاسی آگاهی دارند ولی نهادهای تجمع و بیان خواسته ها کامل نمی باشد، یا نظام دچار ضعف ساختاری است.<sup>(۱۷)</sup> به عبارت دیگر بیشتر شهروندان نقش های گوناگون حکومت، نظیر قانونگذاری و دیگر وظایف محوله بر حکومت را می مانند، ولی به صورت انفعالی با سیاست درگیر هستند.

به عبارت بهتر، مردم از لحاظ صوری سیاست را پی گیری می کنند، ولی از لحاظ ذهنی و روانی در خود احساس تعهد و تکلیف را ندارند. در این نوع فرهنگ نخبگان سیاسی پاسخگوی مردم هستند و مردم معمولاً قدرت را در درون آنان متجلی می یابند. سیستم انتخاباتی در این فرهنگ موجود، ولی عمل انتخاب، ناآگاهانه است. صلاحیت و کارآیی سیاسی در این گونه جوامع مراحل بسیار ابتدایی خود را طی می کند و هنوز به طور کامل مورد ادراک قرار نگرفته است.

۳- فرهنگ سیاسی محدود: در این نوع فرهنگ، جهت گیری های افراد نسبت به نظام سیاسی کاملاً ناآگاهانه و سازمان نیافته است. مردم از لحاظ ذهنی و روانی کاملاً با سیاست

ناآشنا و ناآگاه می‌باشند و خود را از یک ملت نمی‌دانند. آنان تصور نمی‌کنند به هیچ وجه در شکل‌گیری تصمیم‌ها و یا دگرگونی‌های سیاسی موثر باشند. این افراد نوعی وابستگی را نسبت به نظام احساس می‌کنند و در اصل نوعی رابطه هرم وار به صورت خطی یک طرفه از رأس هرم، که قدرت سیاسی متمرکز است، نسبت به جامعه افراد وجود دارد. در این حالت افراد به هیچ وجه احساس یا تصویری از صلاحیت یا کارایی سیاسی ندارند. در عین حال نظام شهروندی دچار تردید است. به عقیده آلموند و وربا، گستراندن دموکراسی در فرهنگ سیاسی محدود کاری بسیار دشوار است، زیرا نه تنها مستلزم ایجاد تاسیسات جدید سیاسی می‌باشد، بلکه نیازمند القای احساس جدید شهروندی است.<sup>(۱۸)</sup>

اما نمی‌توان بنابر تعریفی که از خرده فرهنگهای سیاسی داشتیم، تقسیم‌بندی خود را کاملاً به صورت تقسیمات مجزای صرف بیان داریم. آلموند و وربا نوع دیگری از فرهنگ سیاسی را بیان می‌دارند که خود ماهیت‌های مختلفی را در برمی‌گیرد. این فرهنگ سیاسی، فرهنگ سیاسی مختلط نام دارد و می‌توان آن را به فرهنگ سیاسی تبعی - مشارکتی، محدود - مشارکتی، و محدود - تبعی تقسیم کرد.

در فرهنگ سیاسی محدود - تبعی، افراد از وابستگی‌های سیاسی محلی و فرهنگ سیاسی محدود خارج شده و اقدام به وفاداری به نهادهای حکومتی و تخصصی شده‌تر می‌کنند.<sup>(۱۹)</sup> در این نظام افراد سعی می‌کنند تا خود را در درون یک نظام پیدا کرده و به صورت انفعالی در فعالیتهای سیاسی شرکت کنند، زیرا کانال‌های مشارکتی نظیر احزاب و گروههای ذی‌نفوذ هنوز پدید نیامده‌اند، بصورت ابتدایی می‌باشند و یا هنوز از کارایی لازم برخوردار نمی‌باشند. نظام‌های موناشرسی سنتی از این دست می‌باشند.

در فرهنگ سیاسی تبعی - مشارکتی، افراد از لحاظ سیاسی به گروههای آگاه فعال و منفعل تقسیم می‌شوند. گروه فعال نسبت به کلیه اهداف سیاسی حساس است و می‌تواند در بسیاری از موارد، رفتار نخبگان را در مورد تصمیمات و سیاستها تحت تاثیر قرار دهد. نمونه بارز این گونه فرهنگ را در کشورهایی چون آلمان، ایتالیا و فرانسه از قرن ۱۹ مشاهده می‌کنیم.<sup>(۲۰)</sup> در فرهنگ سیاسی محدود - مشارکتی، از دو بعد توسعه و توسعه نیافتگی در سطح اجتماعی مواجه هستیم. در قسمت نهاده، یعنی طرح خواستها و تقاضاها، با توسعه نیافتگی و در قسمت داده‌ها، یعنی استراتژی‌ها، قوانین و طبقه بندی اولویتها، با توسعه یافتگی برخورد می‌کنیم. احساسات ناسیونالیستی در این‌گونه جوامع به شدت قوی می‌باشند.

در عین حال بر طبق نظر آلموند و وربا، می‌توان جوامعی نظیر آمریکا را در نظر گرفت که از هر سه گونه فرهنگ سیاسی مشارکتی، محدود و تبعی برخوردارند.

اما در کنار این تقسیم‌بندی، روزنباون (Rosenbaun) عقیده دارد که برخی دیگر از انواع فرهنگ سیاسی وجود دارد که در کنار این سه فرهنگ سیاسی قرار می‌گیرد. او عقیده دارد سه نوع فرهنگ سیاسی که عنوان شد، تنها گونه‌هایی از انواع فرهنگ سیاسی می‌باشند. به نظر او چهار گونه دیگر فرهنگ سیاسی وجود دارد. فرهنگ سیاسی مدنی، فرهنگ سیاسی با رهیافت دنیایی، فرهنگ سیاسی ایدئولوژیک و فرهنگ سیاسی همگن.<sup>(۲۱)</sup>

در فرهنگ سیاسی مدنی، نخبگان قدرت را در دست داشته و سیستم نمایندگی وجود دارد، نمایندگانی هم از طرف مردم انتخاب شده ولی کاملاً هم پاسخگوی آنان نمی‌باشند. این‌گونه فرهنگ معمولاً متعلق به جوامع دموکراتیک است.

در فرهنگ سیاسی با رهیافت دنیایی، مردم به گونه‌ای براساس تحلیل عقلانی رفتار می‌کنند. در فرهنگ سیاسی ایدئولوژیک، ایدئولوژی خاصی تشویق شده و ایدئولوژی‌های دیگری برای مردم جایز دانسته نمی‌شود. معمولاً نوع القاء نظر در شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی در این تقسیم‌بندی جای می‌گیرند.

در فرهنگ سیاسی همگن، مردم در مورد هدف‌ها و ابزار دستیابی به آن هدف‌ها نظرات یکسانی دارند، رهبران احزاب سیاسی گوناگون هم ایدئولوژی یکسان دارند.

فرهنگ سیاسی چند پاره معمولاً در کشورهایی می‌باشند که خرده فرهنگ‌ها به شدت متنوع می‌باشند و اثرات آن در تقسیم اجتماعی کاملاً مشهود است. اغلب نظام‌های چند حزبی این گونه فرهنگ‌ها را دارا می‌باشند.

#### انواع نظام‌های سیاسی بر مبنای فرهنگ سیاسی<sup>(۲۲)</sup>

آلموند و وربا با تأکید بر فرهنگ سیاسی مشارکتی - تبعی، از نظام‌های سیاسی بر پایه فرهنگ‌های سیاسی گوناگون طبقه‌بندی ارائه می‌کنند. در این نظام بر افراد تابع و مشارکت‌کننده و سمت‌گیری‌ها تأکید می‌شود.

#### الف - نظام‌های سیاسی انگلو آمریکا

که ویژگی‌های آن عبارت است از:

- ۱- فرهنگ‌های سیاسی چند ارزشی دارند که همگن و پایدار است.
- ۲- سیاست یک بازی است و هرگز به جنگ منجر نمی‌شود.
- ۳- سیاست و رقابت یک روند چانه‌زنی برای کسب منافع تعریف شده است.
- ۴- جامعه حالتی کل‌گرا و متمرکز همراه با نهادهای مشارکتی می‌باشد.
- ۵- قدرت و نفوذ پراکنده ولی سیستم کنترل و موازنه به صورت کامل است.
- ۶- نقشهای کارکردی ثابت است.

#### ب) نظام‌های سیاسی قاره اروپا

- ۱- دارای الگوهای متفاوت توسعه فرهنگی هستند و خرده فرهنگها به شدت رواج دارد.
- ۲- هر خرده فرهنگ سیاسی، خرده نظام جداگانه نقش‌ها را با این هدف توسعه می‌دهد که فرهنگهای متعدد به کانون کل نظام تبدیل شود.
- ۳- روند چانه‌زنی سیاسی در عمل وجود ندارد و به دلیل وجود ستیز میان خرده فرهنگها، سیاست یک بازی نیست.

#### ج- نظام‌های پیش صنعتی یا تاحدی صنعتی شده

گروه زیادی از کشورهای رها شده از استعمار است که کماکان فرهنگ را بر تابعان تحمیل می‌کنند.

- ۱- فرهنگ سیاسی از بالا تحمیل می‌شود.
- ۲- ایجاد مشروعیت از طریق هم‌نهادی میان فرهنگ نو و کهنه.
- ۳- در ساختار یگانه نقش‌ها ممکن است دو یا چند فرهنگ سیاسی در کار باشد.

#### د) نظام سیاسی توتالیتر:

- ۱- مشروعیت به طور ساختگی ایجاد شده و خشونت بسیار رواج دارد.
- ۲- اجبار، نشانه اقتدار است.
- ۳- قدرت کاملاً متمرکز است.

## مطالعه فرهنگ سیاسی بین‌المللی

مطالعه ویژگیها و کارکرد فرهنگ سیاسی در قالب نظام بین‌الملل، کار نسبتاً جدیدی محسوب می‌شود. همان‌گونه که در تعریف فرهنگ سیاسی، آن را مجموعه‌ای از دیدگاهها، انگاره‌ها و احساسات دانستیم که به روند سیاسی نظم و مفهوم می‌بخشد و فرضیات زیربنایی و قواعد رفتار حکومتی در نظام سیاسی را مهیا می‌سازد،<sup>(۲۳)</sup> فرهنگ سیاسی بین‌المللی هم مجموعه‌ای از هنجارهای بین‌المللی است که به بازیگران رسمی و غیررسمی (حکومتی و غیرحکومتی) تحمیل می‌شود. به عبارت دقیق‌تر فرضیات زیربنایی و قواعد رفتار حکومتی در نظام بین‌المللی را مهیا می‌سازد.

اگر فرهنگ سیاسی در سطح داخلی شامل ایستارها و نوع نگرشهای انسان‌ها نسبت به نظام سیاسی حاکم بود، در سطح بین‌المللی بازیگران فرهنگ سیاسی به گونه‌ای متنوع می‌شوند. آن چه که در عرصه بین‌الملل با آن مواجه می‌باشیم، دو مفهوم حاکمیت و آنارشی در بعد ماهوی و وجود طیف وسیعی از بازیگران رسمی و غیررسمی به لحاظ ساختاری است که هریک قصد دارند تا نوع نگرش و ایستارها، و یا به طور کلی فرهنگ سیاسی بین‌المللی خاصی را در قبال ساختار نظام ارایه دهند.

به طور کلی فرهنگ سیاسی یک امر ایستا نمی‌باشد و باتوجه به دگرگونیهایی که در محتوای آن، یعنی باورها، ایستارها و ارزشها حادث می‌شود، دستخوش تغییر نمی‌شود. به همین دلیل فرهنگ سیاسی در سطح بین‌المللی خودگونه‌های مختلفی می‌گیرد.<sup>(۲۴)</sup> ما در سطح بین‌المللی هم شاهد جامعه‌پذیری سیاسی هستیم که بر اساس نوع بازیگر، هنجارها و ایستارهای خاصی را وارد عرصه بین‌المللی می‌کند. بنابراین با توجه به نوع بازیگران و انواع نگرشها، ما شاهد فرهنگ سیاسی بین‌المللی هستیم که از سطح بازیگر شروع شده به سطح نظام می‌رسد و مجدداً سطوح درونی بازیگر را از آن خود می‌کند. به عنوان مثال مفهوم جامعه مدنی جهانی که امروزه به شدت رواج یافته است، محصول نگرشهای سیستمی و سپس فراسیستمی است. یعنی نگرشها در سطح درونی بازیگر سطوح درونی را وارد سیستم کرده و نوعی چرخه فراملی را پدیدار می‌کند.

همان‌گونه که عنوان شد بازیگران در فرهنگ سیاسی بین‌المللی دارای گونه‌های متنوعی هستند. مسلماً به طور سنتی بازیگران اصلی در درون هر نظام سیاسی را افراد و مردم آن نظام



تشکیل می‌دهند. همین امر در نظام بین‌المللی هم صادق می‌باشد. به عبارت بهتر، بازیگران نظام بین‌المللی به طور سنتی دولتهای دارای حاکمیت هستند که ابزار تعامل و ارتباط را در اختیار دارند. یعنی تحولات عمده در روابط بین‌الملل و دگرگونیهایی که در نتیجه این تحولات در سطح نظام رخ داده است، ظهور بازیگران جدیدی را موجب شده که در گذشته وجود نداشتند. سازمانهای بین‌المللی و شرکتهای چند ملیتی این بازیگران جدید هستند که برخی از اندیشمندان روابط بین‌الملل آنان را به عنوان بازیگران بدون حاکمیت در کنار دولتها، به عنوان بازیگران دارای حاکمیت، یاد می‌کنند.<sup>(۲۵)</sup> آنچه که بر عهده این اندامهای بدون وطن می‌باشد، شکل‌دهی ارتباطات بین‌المللی است که همین نوع رفتار، قواعد بازی را متحول ساخته و نظام را دستخوش نگرش‌های جدیدی کرده است.

در کنار این بازیگران امروزه به دلیل گسترش ارتباطات فرامرزی و فراملی نوعی فرهنگ فراساختاری در حال پدید آمدن است که باعث نقش یافتن افراد ملت‌ها شده و آنان را به عنوان بازیگران نظام بین‌المللی خارج از ساختار سنتی حاکمیتی مطرح ساخته است.

از جهت دیگر همان‌گونه که عنوان شد، ما در نظام بین‌المللی با فرهنگهای سیاسی متعددی روبرو هستیم. به عنوان مثال فرهنگ سیاسی بین‌المللی در بعد منطقه ای از هر منطقه به منطقه دیگر متفاوت است. در عین حال نوع شرایط محیط در فرهنگ پدید آمده مؤثر است، مانند بعد ایدئولوژیک دوران جنگ سرد. بنابراین از آنجایی که با توجه به تعاملات نظام بین‌الملل، اصولی متغیر پدید می‌آید، در نظام بین‌المللی می‌باید فرهنگ سیاسی را به طور ثابت و متغیر در نظر بگیریم. به عبارتی بهتر این ثبات و تغییر در اثر تعاملات بازیگر و محیط پدید می‌آید. از آنجایی که اغلب بازیگران در نظام بین‌المللی رفتار عملی دارند، بین‌هنجار و فرهنگ سیاسی می‌باید تفاوت قایل شد. هنجار می‌تواند در صورت طی کردن جامعه‌پذیری سیاسی بین‌المللی به فرهنگ سیاسی بین‌المللی تبدیل شود. به عنوان مثال جایگزینی قوه قهریه و به کارگیری دیپلماسی، سیاست‌گرایی، درونی شدن، جهانی شدن و... همگی بر اساس این پویایی است. بنابراین در این چارچوب چهار نکته مهم را باید مد نظر قرار داد:

۱- بحث فرهنگ سیاسی بین‌المللی را می‌باید در چارچوب نظریات و الگوهای نظام بین‌الملل در نظر گرفت. به عبارت بهتر، ما یک سلسله عوامل ایجاد فرهنگ سیاسی بین‌المللی داریم و یک سری عوامل تسری دهنده. در اینجا به دولتها و نهادهای گوناگون، سازمانها، رژیمها و افراد برمی‌خوریم که تسری دهنده فرهنگ سیاسی در سطح بین‌المللی می‌باشند. در عین حال

نظریاتی داریم که رفتار تعاملی را پایه ریزی می‌کنند. بنابراین یک جهت مطالعه فرهنگ سیاسی بین‌المللی بررسی آن در چارچوب نظریات است.

۲- بحث رژیم‌های بین‌المللی و حقوق بین‌الملل معمولاً پدید آورنده چارچوب‌های هنجاری هستند که به صورت نوعی باور در سطح نظام پراکنده شده و نوع عمل بازیگر را در سطح ساختار نظام بین‌الملل شکل می‌دهند. این هنجارها پدید آورنده الگوهای رفتاری خاصی می‌باشند که تلقی بازیگر نسبت به محیط را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

۳- بحث این که ما در چه شرایطی از نظام بین‌المللی قرار داریم مسأله مهمی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی بین‌المللی می‌باشد. ظهور بازیگران فراملی، همگی محصول شرایط حاکم بر نظام بین‌الملل هستند. به عنوان مثال امروزه ما با نظریات مربوط به جهانی شدن روبرو هستیم، امری که قابل مقایسه با یکصد سال قبل نمی‌باشد. معمولاً شرایط نظام بین‌المللی سرعت انتقال فرهنگ و جامعه‌پذیری سیاسی بین‌الملل را دستخوش دگرگونی قرار می‌دهد.

۴- دینامیک یا استاتیک بودن فرهنگ، نکته مهم دیگری است که باید مورد توجه قرار گیرد. ایستایی یا پویایی فرهنگ که در بحث شرایط آن هم قابل طرح است، باعث انتقال فرهنگ در سطح خرد به کلان است. معمولاً در این راستا دو بحث را مطرح می‌کنند:

الف - ماهیت و خصوصیت فرهنگ و میزان قابلیت انتقال پذیری آن؛

ب - ابزارهای اشاعه فرهنگ.

بر این اساس فرهنگ سیاسی در سطح بین‌المللی مورد تقسیم بندی قرار گرفته و از سطح خرد بازیگر شروع شده و به سطوح منطقه‌ای، ساختاری فراملی می‌رسد.

نکته بسیار مهم در فرهنگ سیاسی بین‌المللی این است که ما در این سطح هم با الیتی مواجه هستیم که تولید فرهنگ می‌کنند. به عبارت بهتر بازیگرانی که توانایی و ابزار اشاعه فرهنگ را دارا می‌باشند و خود روند جامعه‌پذیری سیاسی بین‌المللی را انجام داده‌اند، تولید فرهنگ کرده و آن را به راحتی منتقل می‌کنند و معمولاً سطوح پایین‌تر نظام را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند.

در این بخش به طور مختصر به بررسی فرهنگ سیاسی بین‌المللی در قالب نظریات روابط بین‌الملل بحث رژیم‌های بین‌المللی دیدگاه‌های مربوط به حقوق بین‌الملل و در نهایت مفهوم

جامعه مدنی جهانی می‌پردازیم.

### نظریات روابط بین‌الملل

معمولاً نظریه تبیین‌کننده عمل است. هر نظریه می‌تواند پیش‌زمینه عملی باشد که در حال یا آینده می‌خواهد انجام شود. در عین حال، هر نظریه در میان پیروان خود پدید آورنده نوعی نگرش به روابط بین‌الملل و تعاملات آن است. در این حالت طرفداران هر نظریه نوعی از عمل را بر مبنای تلقی خود انجام داده و یا به اشاعه آن می‌پردازند. به عنوان مثال نظریات واقع‌گرایی و یا آرمان‌گرایی تأثیرات بسیار عمیقی را بر سطح تعاملات بین‌المللی گذارده‌اند به گونه‌ای که جهان بعد از جنگ جهانی اول به شدت تحت تأثیر آرمان‌گرایی، و جهان بعد از جنگ جهانی دوم به شدت تحت تأثیر واقع‌گرایی به سر می‌برد.

آنچه ما در اینجا قصد بحث در باره آن را داریم عمده نظریاتی هستند که در دوران بعد از جنگ سرد کارکرد بیشتری یافته‌اند. از این میان برخی نظریات نظیر کارکردگرایی جدید و جهان‌گرایی را مورد بحث قرار داده و دیگر نظریات نظیر برخورد تمدن‌ها که تأثیر بسیار زیادی را هم در ایجاد فرهنگ سیاسی بین‌المللی دارد، به دلیل بحث‌های گسترده‌ای درباره آنان، موکول به گفتارهای دیگری می‌کنیم.

### کارکردگرایی جدید

مهمترین بحث نظریه کارکردگرایی بررسی و آزمایش سازه‌های منطقه‌ای است. به نظر اینها عملکرد و اقدام در جامعه جهانی می‌بایست از طریق آزادی عمل و اقتدار نهادهای بین‌المللی صورت گیرد. در این راستا می‌بایست حوزه‌های نهادهای بین‌المللی که دارای اقتدار و صلاحیت است به حوزه دیگر که فاقد آن می‌باشد تجاوز کند که این عمل تسری نام دارد. نوکارکردگرایان به یک قدرت مرکزی تأکید ندارند و عناصری از جامعه مدنی، احزاب، شرکتها، اتحادیه کارگران صنعتی و ... را در بر می‌گیرد. موفق‌ترین شکل کارکردگرایی جدید ایجاد جامعه اقتصادی اروپا است.

نظریه کارکردگرایی جدید بر سه فرضیه استوار است: (۲۶)

۱) فرضیه رهاسازی و گسترش: طبق نظر هاسل، رهاسازی و گسترش پروسه‌ای است که بوسیله آن رهبران سیاسی قادر هستند به بهره‌گیری از آن برای یافتن راه‌حل‌های ممکن جهت ارضای نارضایتی‌های اعضای ناراضی جامعه استفاده کنند.

۲) فرضیه برون‌گرایی: وجود همگرایی در داخل جامعه باعث می‌شود تا بازیگران خارجی نظام به هر طریق ممکن تشکیل اتحادیه یا منطقه‌ای یا پیوستن به اتحادیه حاضر از خود عکس‌العمل نشان دهند. در هر دو حالت امکان همکاری بین‌اعضا یا منطقه گسترده‌تر می‌شود.

۳) فرضیه سیاست‌گرایی: پروسه رهاسازی و گسترش یک پروسه فزاینده است و باعث همگرایی می‌شود. علاقه‌مندان همگرایی در قالب گروه‌های ذی نفوذ درمی‌آیند و دولت را برای حفظ منافع اقتصادی تشویق به ادامه پروسه همگرایی می‌کنند و همگرایی متضمن سیاسی شدن هدفهای ابتدایی است. هاسل و اشمیتر بر این اساس ۹ متغیر را عنوان می‌کند که به سه دسته زمینه‌ای، و زمان اتحادیه‌های اقتصادی و پروسه‌ای تقسیم می‌شوند.

الف) متغیرهای زمینه‌ای: (۱) تعداد اعضای واحدها (۲) نرخ مبادلات بین‌واحدها. (۳) میزان پلورالیسم اجتماعی بین‌واحدها (۴) مکمل بودن رهبران واحدها.

ب) متغیرهای زمان اتحادیه‌های اقتصادی: (۵) میزان همکاری مشترک دولتی (۶) قدرتی که به اتحادیه اعطا می‌شود.

ج) متغیرهای پروسه‌ای: (۷) شیوه اتخاذ تصمیم (۸) میزان نرخ مبادلات بعد از همگرایی. (۹) توانایی دولت‌ها در مواقع بحرانی.

به هر جهت هدف کارکردگرایی جدید، پیش‌برد آرام همگرایی از طریق ایجاد یک تعهد سیاسی مشترک بین بازیگران و رهبران دولتی است.

انتقاد از این نظریه در چند نکته خلاصه می‌شود:

(۱) انگیزه و ادراکات و هدف‌های رهبران همگرایی منطقه تغییر کرده است.

(۲) مزایای تأثیرات خارجی منعکس‌کننده منافع فزاینده مبادلات بین اعضای غیر جامعه و هزینه‌های فزاینده حل مسایل، صرفاً در داخل جامعه بوده است.

(۳) نتایج نهادهای فوق ملی به دو دلیل به مرحله عمل درنیامد:

الف) انگیزه‌های رهبران (و بازیکنان) تغییر کرده است.

ب) نهادهای محلی مهارت‌های اداری تحلیلی و ظرفیت‌های جدید کسب کرده‌اند.

پس مشکلات این نظریه در مفروضات آن و در عوامل خارجی است. (۲۷)

### نهادگرایی لیبرال

بدنبال عدم کارایی نظریه نوکارکردگرایی، با توجه بیشتر بر روی روابط فراملی متمرکز شده و در اینجا تز وابستگی پیچیده متقابل ارایه می‌شود، که در اینجا گروهی از کشورها می‌باشند که هدف مشترکی را تعقیب و برای آن به نوعی رقابت و همکاری دست می‌زنند که طی آن عمل ائتلاف و تحدید صورت می‌گیرد.<sup>(۲۸)</sup> از طرفی بازیگر به وسیله شبکه‌های نفوذی و پیوندهای فراملی مثل شبکه تولید جهانی یا مالیه محدود می‌شوند، و از طرف دیگره ابزاری برای ایجاد ائتلاف‌های فرادولتی میان بخشهای اداری کشورهای گوناگون می‌شوند. در این نظریه همکاری جای قدرت برتر را می‌گیرد و بر سطح خرد و عقلانیت محدود تأکید می‌شود. در نهادگرایی لیبرال یک الگوی عقلی داریم که عملکرد را طبق این الگو بررسی می‌کنیم. پیامد نهادگرایی لیبرال تأسیس یا تغییر در نظام‌ها و یا نهادهای بین‌المللی است و در صورت فقدان قدرت حاکمی که مایل به تامین منابع مورد نیاز آن می‌باشد.<sup>(۲۹)</sup>

انتقاد از این طرح این است که توجه به نیروی سوم یا نیروی شکل‌دهنده نظم دارد، و انتقاد دوم عدم توجه به جهان سوم به عنوان بازیگر رسمی می‌باشد.

### ساختارگرایی جهان نظام یا نو ساختارگرایی

در نظریه ساختارگرایی، تقسیم فعالیت‌های مربوط به زندگی اجتماعی در یک شبکه به هم پیوسته نقش‌ها، طبقات، و روش‌های قانونمند برای تسهیل ارتباطات متقابل صورت می‌گیرد. در واقع ساختارگرایی به نوعی با مقولات نهادگرایی و رفتارگرایی مربوط می‌شود و تأکید بر فرد و اجتماع است.<sup>(۳۰)</sup>

این نظریه که همچون نواقع‌گرایان اقتصاد را مرکز قرار می‌دهند، عقیده دارد کشورها در یک کل قرار دارند که رابطه آنها بدین گونه است: هسته مرکزی، حایل و پیرامون. رابطه بر اساس اقتصاد و از نوع استثماری است. مرکز، پیرامون را تحت سلطه اقتصادی دارد و در این میان اقتصاد حائل از استثمار ایمن است و سعی دارد با برنامه ریزی‌های خاص (حمایت‌های اقتصادی در محصولات ناسیونالیستی، برنامه‌های مشخص و نظارت) پیرامون را توسعه بخشد. در این نوع نخبگان دولتی، نظامی و اقتصادی نقش اساسی را بازی می‌کند. نقش کارگزاریها و نهادهای بین‌المللی و داشتن کشورهای پیرامون به گشودن دروازه‌های خود بر روی نیروهای اقتصادی و جهانی و حفظ سیاست اقتصادی برون‌گرا در این کشورها مبارزه با توسعه خودمحور است. این

نقطه نظر که در دهه ۶۰ آغاز شده با فروپاشی شوروی و برداشته شدن بخشی از کشورهای حائل دوباره اوج گرفت و در قالب برخی نظریه‌های منطقه‌گرایی عنوان شد.<sup>(۳۱)</sup> تفاوت این نظریه با واقع‌گرایی در حوزه دید آنان از نظام می‌باشند. از نظر واقع‌گرایی دولت‌ها بازیگر هستند و توانایی‌های اقتصادی منبع تقویت‌کننده قدرت دولت می‌باشند و خود اقتصاد هم به واحدهای مستقل ملی تقسیم می‌شود. حال آنکه در این نظریه پیوندهای فراملی اقتصاد وجود دارد و کشورها به صورت یک رابطه سلطه‌گرا و وابسته می‌باشند.<sup>(۳۲)</sup>

### جهان‌گرایی<sup>(۳۳)</sup>

"جهانگرایی" یا "جهانی شدن" مفهومی است که کاربرد وسیع خود را در دهه ۱۹۹۰ یافته است. اکنون این مفهوم نقش بسیار مهمی در بسیاری مسایل سیاسی بازی می‌کند و تبدیل به مفهومی کلیدی برای بسیاری از اصول آکادمیک شده است. به کمک این مفهوم می‌توانیم جایگاه جهان سوم را در نظام جهانی و نظام بین‌المللی کنونی درک کنیم و به عبارت بهتر، درک مشخصی از رابطه شمال و جنوب را بیان می‌دارد.

جهانی ساختن به روند همگون ساختن و یکسان کردن دگرگونی، اجتماع و روابط اجتماعی اطلاق می‌شود. این مفهوم به سطح (سطوح) تحلیلی گفته می‌شود که تمرکز بر روی روابط اجتماعی در بین جوامع ملی دارد و سعی در مشخص کردن ساختارها و پروسه‌هایی دارد که در سطح جهانی پدید می‌آید.

در زمان فعلی جهان‌گرایی حداقل در چهار زمینه عنوان می‌شود:

- ۱) وسیله‌ای برای فهم وابستگی متقابل به خصوص درباره اجزای جدید نظام بین‌المللی بجز دولت‌ها.
- ۲) به عنوان طرح و پروژه استراتژی تجارت جهانی.
- ۳) پروسه دگرگونی در روابط اقتصادی و فرهنگی در سطح جهانی.
- ۴) چارچوبی مشروع برای فهم روابط اجتماعی با نگرش به جهان به عنوان یک نظام واحد جهانی.

در رابطه با روند جهانی ساختن، هنوز تلاش نظام‌مندی برای اصلاح و همگون ساختن این برداشت نظری نشده. به عقیده نگارنده، اگر ما روند جهانی ساختن را به عنوان یک شیوه رفتاری

بررسی کنیم، با پدیده‌هایی که در گذشته اتفاق افتاده ارتباط پیدا می‌کند، به خصوص علت عقب‌ماندگی و عدم توسعه. جهان‌گشایی و مستعمره‌سازی توسط دولتهای بزرگ خود گامی در جهت جهانی ساختن و همگرایی بوده که مستعمره زدایی این گام را در جهت واگرایی برداشت. نویسنده همچنین اذعان می‌دارد انقلاب ارتباطات در پدید آوردن برخی واژه‌ها آگاهی داده از جمله: محیط یا حقوق بشر، توسعه و همکاری که همگی به نوع جدیدی از فعالیت‌های فراملی اتلاق شود. این مفاهیم نه تنها زیر بنا را می‌سازد، بلکه در پیدایی یک فرهنگ متجانس سهم دارد. بازیگران غیر دولتی در اشاعه این واقعیت سهم زیادی دارند.

روند جهانی شدن یک پروسه دراز مدت را طی کرده از قرن ۱۶ و ظهور سرمایه‌داری مرکانتلیسم آغاز شده و به امروز رسیده که مفهوم آن به عنوان کنار گذاشتن رقابتها بین بازیگران است. آنچه در این میان مانع است وجود ناسیونالیسم و ملی‌گرایی است که در مناطقی چون آفریقا، آسیا و آمریکایی لاتین وجود دارد و باعث تحکیم پایه‌های دولت در این مناطق است. هدف جهان‌گرایی اقتصادی از طریق وارد کردن اقتصاد خارجی به این کشورها اکنون تبدیل به ناسیونالیسم اقتصادی در این مناطق شده و در نتیجه ناهمگونی جهان‌گرایی را باعث شده است. دولتهای جهان سوم اغلب بر اساس تجربیات خود از فشار دولتهای استعمارگر تحت یک فرهنگ دو گانه ناشی از تأثیرات داخلی و خارجی هستند و در تحلیلهای خود اغلب به طور رادیکال و سنتی جهت‌گیری می‌کنند و به نظر آنان تفکر جهان‌گرایی بازگشتی دوباره به نظریات قدیمی است (امپریالیسم).

امروزه مفهوم دولت در شمال در حال تجزیه است و فرهنگ‌ها رابطه محکم‌تری را پیدا می‌کنند. به نظر نویسنده، تفکر مدرنیزاسیون یکی از اصول جهانی شدن است و مفهوم آن لزوماً با غرب‌گرایی یکی نیست، بلکه یک روند دو گانه همگرایی فرهنگی و ساختارهای اجتماعی است در قالب اقتصاد. روند جهانی شدن، چارچوبه مناسبی برای تحلیل فعالیتهای جهانی و روشی برای تفکر درباره رشد نظام بین‌الملل فراهم می‌کند که بر پایه روابط شمال و جنوب است اما نه لزوماً با تاکید بر غرب‌گرایی.

### رژیم‌های بین‌المللی

رژیم‌های بین‌المللی همواره پدید آورنده هنجارهای بین‌المللی می‌باشند که گویای تعاملات بین‌المللی است. نظریه رژیم‌های بین‌المللی در اصل دنباله رهیافت قانون و امنیت

جمعی است که تبلور آن بعد از جنگ جهانی اول می‌باشد. این نظریه عقیده دارد که رژیمها مجموعه‌ای از اصول، هنجارها و قواعد و فرآیندهای تصمیم‌گیری هستند که بازیگران آن‌ها را در حوزه‌هایی از مسایل اعمال می‌کنند.<sup>(۳۴)</sup> این قواعد، اصول و هنجارها معمولاً تلویحی و یا تصریحی هستند.

به طور کلی عده‌ای، رژیمهای بین‌المللی را مترادف با سازمانهای بین‌المللی در نظر می‌گیرند و عده دیگر آن را به عنوان هرگونه قرارداد می‌دانند (رابرت کوهن)، و عده‌ای خاص هم صرفاً روی قواعد و هنجارها و اصول تکیه دارند.

در نظریه رژیمهای بین‌المللی اکثر بازیگران عمده دولت‌ها هستند و در این‌گونه رژیمها صحبت از قراردادهای، قواعد و هنجارها است. معمولاً این‌گونه بیان می‌شود که کلیه کشورها به خاطر پرستیژ و این که شهرت و حیثیت خود را در خطر نیاندازند و جنبه‌های تبلیغاتی دنیا را در نظر بگیرند، و برای اینکه بتوانند در خانواده‌های جهانی که تکرارها و دیدارها تأثیر بسیاری دارند عمدتاً عضو رژیمهای بین‌المللی هستند و در غالب رژیمهای مختلف ناگزیرند همدیگر را ملاقات و با یکدیگر به تعامل بپردازند. بر این اساس انتظار می‌رود که برای پیشگیری از هرگونه تبلیغات سوء در زمینه پرستیژ و به خاطر مسایل آینده، مبادرت به رعایت رژیمها کنند و عملکرد و رفتار کشورها در این راستا قرار می‌گیرد.<sup>(۳۵)</sup>

رژیمهای بین‌المللی دارای نوعی کارکرد اشاعه فرهنگ و ایستار می‌باشند. این مفهوم نه تنها اشاعه فرهنگ می‌کند بلکه به هنجارهای موجود هم شکل می‌دهد. براین اساس رژیمهای بین‌المللی نوعی کارکرد ارتباطی را هم ایجاد می‌کنند، و این کارکرد عملاً باعث تکثیر نوع هنجار یا قاعده خاص به طور سلسله مراتب می‌شود.

رژیمهای بین‌المللی به عنوان مجموعه اصول، هنجارها و قواعد و رویه‌های تصمیم‌گیری دارای چند مشخصه عمده می‌باشند:

۱- نوع ایجاد این رژیم‌ها که به صورت رفتارهای تصادفی یا تکاملی، تحمیلی یا مذاکره‌ای، قهری یا ارادی و یا رژیمهای مبتنی بر مشروعیت می‌باشند.

۲- انواع رژیمها: مبنای قرارداد اولین نوع از رژیم را تشکیل می‌دهد. مبنای دیگر رژیم را می‌توان رژیم مبتنی بر رضایت یا رژیمهای تحمیلی دانست. در عین حال رژیمهایی که بازیگران در آن نقش دارند (دولتی یا غیر دولتی) نوع دیگر را تشکیل می‌دهند. بحث وابستگی متقابل و



نوع تعامل، در عین حال نوع رژیم موجود یا محیط بین‌المللی، در پدید آمدن رژیم جدید نقش اساسی را ایفا می‌کند.

۳- ابعاد رژیمهای بین‌المللی: ابعاد رژیمهای بین‌المللی و دامنه آنان بستگی به مسایلی دارد که این رژیمها در برمی‌گیرند. هدف هر رژیم، ایجاد مجموعه‌ای از اصول و قواعد می‌باشد که برهم زنده هرج و مرج هستند بنابراین رژیمهای بین‌المللی و هنجارهای آن حوزه‌های مختلف تعاملی را در برمی‌گیرند.

بحث رژیمهای بین‌المللی همواره فراهم آورنده زمینه‌های هنجاری است. نظریات مربوط به نظم نوین جهانی از جمله هنجارهایی است که در قالب رژیمهای بین‌المللی قابل تعریف است. بر این اساس رژیمهای بین‌المللی نوعی فرهنگ هنجاری را در جامعه جهانی اشاعه می‌دهند و در شکل دادن، تلقی و ایستارهای بازیگران نقش عمده‌ای را ایفا می‌کنند.

بنابراین بحث رژیمهای بین‌المللی، فرهنگ سیاسی را در سطح بازیگر خارج کرده و نوعی نظام یکپارچه در سطح ساختاری نظام بین‌الملل می‌رساند. بحث رژیمهای بین‌المللی بحث نوعی فرهنگ سیاسی است که رفتار بازیگر را شکل می‌دهد. نظیر این قضیه رژیم جنگ سرد است که بازیگران در صحنه رقابت همکاری، کارکردهای خود را با این ساختار وفق می‌دادند.

### هنجارهای حقوق بین‌الملل

آنتونیو کاسسه، حقوقدان برجسته ایتالیایی، عقیده دارد که حقوق بین‌المللی که بعد از جنگ جهانی اول به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم پیدا شد و گسترش یافت، مجموعه‌ای از قواعد بازی در جهان نامتحد است.<sup>(۳۶)</sup> او عقیده دارد که اغلب بازیگران این جهان سعی می‌کنند تا حقوق بین‌الملل را با منافع خود وفق دهند و یا آن را مطابق با منافع خود تعبیر و یا تفسیر کنند.

مسلماً تعبیر کاسسه از بیان خود تعبیری کاملاً واقع‌گرایانه از وجود حقوقی در نظام هرج و مرج بین‌المللی است. اما امروزه با وجود منافع گوناگون که در سطح نظام بین‌الملل پراکنده شده‌اند، همگان به وجود نوعی قواعد و هنجار رفتاری در روابط بین‌الملل اذعان دارند. قواعد و هنجارهایی که تلاش آن ایجاد حداقل هماهنگی و همزیستی است.

هنجارهای حقوق بین‌الملل به عنوان حقوق و مجموعه قواعد حاکم بر دولت‌ها، سازمان‌ها و افراد سعی در نوعی هماهنگی ایستاری دارند که در اثر گسترش ارتباطات بین‌المللی و بالارفتن

حجم تعاملات میان دولتی و غیر دولتی پدید آمده است. حقوق بین‌الملل سعی می‌کند تا مجرای را برای عمل روابط بین‌الملل فراهم آورد تا این روابط که طیف وسیعی از ارتباطات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را در برمی‌گیرند، بتوانند به نحوی آرام و مسالمت‌آمیز جریان خود را طی کنند.

به عنوان مثال بحث حقوق بشر امروزه از جمله بحث‌هایی است که مرتباً به آن برمی‌خوریم. شدت این هنجار به گونه‌ای است که بازیگران عرصه بین‌المللی سعی می‌کنند به هر شکل ممکن رفتار خود را بر مبنای قواعد آن قرارداد و یا به گونه‌ای عمل خود را بر مبنای آن تفسیر کرده یا مورد توجه قرار دهند. مفهوم حقوق بشر یک مفهوم جهانی است و اغلب بازیگران سعی می‌کنند تا از مفاهیم وابسته به آن یعنی جنایات علیه بشریت، نسل‌کشی، شکنجه و تبعیض نژادی که هنجارهای مذموم در جهان شناخته شده‌اند، دوری کنند.<sup>(۳۷)</sup>

بنابراین حقوق بین‌الملل و هنجارهای مربوط به آن، شکل دهنده رفتار انسانی در حالت عام می‌باشد. امروزه عقیده بر این است که حاکمیت سنتی و تطبیق قواعد حقوق بین‌الملل با قوانین داخلی تا حدودی متحول شده و گسترش مفاهیمی چون ارزش‌های مشترک عملاً سطح حاکمیت را پایین آورده، و در عین حال باعث فشار نسبی قواعد حقوق بین‌الملل بر قوانین داخلی شده است، به گونه‌ای که اغلب سیاست‌گذاران خارجی خود را ناگزیر می‌بینند هنجارهایی را که به گونه‌ای در سطح بین‌المللی یکسان سازی ایستاری کرده‌اند، در رفتار خود دخیل دارند. علاوه بر مسأله ارزش‌ها، قواعد مربوط به محیط زیست بین‌المللی مورد دیگر می‌باشد.<sup>(۳۸)</sup>

امروزه هنجارهای بین‌المللی خود را به بازیگران تحمیل می‌کنند و قواعد رفتاری آن، حقوق بین‌الملل را تشکیل می‌دهد.

### مفهوم جامعه مدنی جهانی<sup>(۳۹)</sup>

مفهوم جامعه مدنی جهانی، مفهومی متعلق به عصر دگرگونی روابط بین‌الملل است. اگر تعریف جامعه مدنی در بعد داخلی آن "جامعه‌ای متشکل از گروه‌های ارادی، داوطلبانه، مستقل و خودگردان، که با هدف پیشبرد منافع، علائق و سلیقه‌های افراد عضو تشکیل می‌شود، و مجموعه این گروه‌ها بر اساس قواعد و مقررات مشخص و روشن در شبکه‌هایی از روابط مبتنی بر روح مسالمت‌جویی، اخلاق مدنی، مدارا و تساهل، همزیستی و همکاری، با یکدیگر به حیات خویش ادامه می‌دهند"<sup>(۴۰)</sup> باشد، جامعه مدنی جهانی قصد دارد تا جامعه‌ای جدای از

دولت‌های دارای حاکمیت و رژیم‌های بین‌المللی ایجاد کند. جامعه مدنی جهانی انسان‌ها و گروه‌ها را در درون دسته‌ها و انجمن‌ها گردآوری می‌کند، بدون آنکه به هویت آنان به عنوان شهروندان خاص یک واحد سیاسی خاص توجه کند، خارج از کنترل سیاسی - ملی یک واحد ملی است. انجمن‌های مستقل و دارای اراده جامعه مدنی جهانی، شامل سازمان‌های مذهبی، سازمان‌های خصوصی-تجاری، اطلاعات و رسانه‌ها، سازمان‌های تحقیقاتی و آموزشی و سازمان‌های غیر دولتی می‌باشد. حیات در آنان و برای آنان، جدا از سیستم دولت، تشکیل آنان و رای دولت‌های مستقل و دارای حاکمیت صورت گرفته. این مفهوم حوزه‌های عمومی و وقار انسانی و انتخابات فرهنگی را در انجمن‌های خودگردان در بر می‌گیرد. کار این نهاد‌های غیر دولتی، تولید و اشاعه حمایت از هنجارها و ارزش‌های مشترک انسانی است.

شکی نیست که دولت‌های دارای حاکمیت در قالب قدرت و در جامعه پدید می‌آیند و ممکن است در جامعه مدنی جهانی مشارکت کنند. در این حالت اعتقاد طرفداران نظریه جامعه مدنی جهانی این است که دیگر آثارش می‌اندام‌ها (مطابق نظریه هابس) پدید نمی‌آید، زیرا نهاد‌های دیگر جامعه مدنی جهانی در میان دولت‌های دارای حاکمیت هستند.

جامعه بین‌المللی دولت‌ها در حوزه عمومی خود در قالب موازنه قدرت و منافع عمل می‌کنند و به وسیله نظریه‌های روابط بین‌الملل شرح داده می‌شوند. اما جامعه مدنی جهانی به وسیله حوزه آزادی ارزش‌های فرهنگی شرح داده می‌شود و در رای مرزهای حکومت‌ها است.

دو نیروی قدرتمند در میان این جامعه جهانی، بازارهای سرمایه‌گذاری و تجارت آزاد فراملی و جنبش‌های حقوق بشر بین‌المللی است. به وسیله کمک جوامع و رژیم‌های اطلاعاتی، این دو ابزار منفعتی جهانی در جهت تغییرات داخلی بسیاری از دولت‌های دارای حاکمیت فعالیت می‌کنند. همان‌گونه که در شوروی سابق پیوندها شکسته شد، در غرب هم لیبرال دموکراسی دیگر قادر به پاسخگویی به دشواری‌های ملی در جهت همبستگی، کنترل قانون مرکزی و حفظ امنیت و نظم مدنی نیست. تحول در قدرت و تغییر ماهیت آن از دولت-ملت، به همکاری‌های اندام‌های بین‌المللی، سازمان‌های بین‌المللی و گروه‌های شهروندی صورت می‌گیرد.

حرکت به سوی جامعه مدنی جهانی امروزه بخش اعظمی را در جهان به خود اختصاص داده است. چنین مفهوم وسیعی از جامعه مدنی جهانی، یک تفکر غربی نیست و سر منشاء آن هم در اروپا (به عنوان پیشگام تفکر فراملی) نمی‌باشد. تمدن‌ها، فرهنگ‌های بزرگ و دولت‌ها،

کمابیش فرهنگ، عرف علم، هنجار، ارزش، سنت و مذهب را آرایه می‌دهند که مختص یک جامعه اروپایی نیست. این مفاهیم باعث پدید آمدن جوامع انسانی، معنوی و حیات مشترک میان انسان‌ها می‌باشند.

در این باب دیدگاه توتالیتری دولت رد شده و دویخت راست و چپ مطرح می‌باشد. هر دو این بحث‌ها با دولت دارای حاکمیت مطلق می‌جنگند، و به وسیله مواضع بسیار قوی و انجمنهای ارادی انسانی، زمینه‌های حمایت در نهادهای واگرایی را در داخل، و همگرایی را ورای مرزها پدید می‌آورد.

### نتیجه گیری :

آنچه که تاکنون در باب دو سطح فرهنگ سیاسی داخلی و بین‌المللی عنوان شد، ما را به دو نکته اساسی می‌رساند. نکته اول اینکه بازیگران دو فرهنگ سیاسی داخلی و بین‌المللی متفاوت می‌باشند، و نکته دوم اینکه سطح تحلیل این دو فرهنگ، تفاوت‌های عمده با یکدیگر دارند.

در باب بازیگران، در فرهنگ سیاسی داخلی، عمده بازیگران مردم و نخبگان می‌باشند که فرهنگ سیاسی از تقابل و دیدگاههای این دو نسبت به قدرت شکل می‌گیرد. اما در فرهنگ سیاسی بین‌المللی ما با گروه عمده‌ای از بازیگران مواجه هستیم که در قالب‌های مختلف سازمان یافته و سازمان نیافته، فرهنگ سیاسی را توزیع می‌کنند. مفاهیم و اندامهای تولیدکننده و شکل‌دهنده فرهنگ سیاسی بین‌المللی، اندامهای دارای حاکمیت نظیر دولت‌ها، و بدون حاکمیت می‌باشد، که طیف وسیعی از بازیگران عرصه بین‌المللی خود باعث پیچیدگی این پروسه می‌شود. در عین حال از لحاظ ساختاری هم هر دو ساختار درون دولتی و بیرون دولتی در فرهنگ سیاسی بین‌المللی نقش ایفا می‌کنند.

اما در بحث سطح تحلیل، نکته مهمی که باید مورد اشاره قرار گیرد این است که در فرهنگ سیاسی بین‌المللی هنجارهای تئوریک استفاده فراوان دارند و اغلب به صورت متنوعی در سطح نظام پراکنده شده‌اند. بازیگران غیر دولتی به دلیل نداشتن عنصر حاکمیت سعی می‌کنند این هنجارها را مورد کاربرد فراوان قرار داده و در تلاش خود برای کسب قدرت در محیطی رقابتی و در عین حال هرج و مرج موفق شوند. به عنوان مثال روند جهانی شدن، یک هنجار تئوریک است که توسط، بازیگران فراملی در حال انجام است.

این درحالی است که فرهنگ سیاسی داخلی به دلیل هدایت یا عدم هدایت الیت حاکم،

ابعاد واقعی به خود می‌گیرد (که البته می‌توانند در بسیاری اوقات انتزاعی هم باشد). اگرچه در نظام بین‌المللی هم معمولاً هنجارها توسط الیت‌های بین‌المللی (رسمی و غیر رسمی) تولید و هدایت می‌شود، اما تنوع ساختاری هنجاری نظام بین‌المللی به مراتب بیشتر است.

در عین حال توسعه و توسعه نیافتگی در سطح نظام بین‌المللی به فرهنگ سیاسی بین‌المللی، و استراتژی‌های بازیگران در برخورد با نظام بین‌الملل و به طور کلی نحوه تعاملات قدرت، شکل‌دهنده گونه‌های متفاوتی از فرهنگ سیاسی بین‌المللی است که می‌توان آن را این‌گونه تقسیم‌بندی کرد:

الف: فرهنگ سیاسی بر مبنای میزان مشارکت که در عین حال درجه توسعه یافتگی را هم

در بر دارد:

- ۱- فرهنگ سیاسی خنثی.
- ۲- فرهنگ سیاسی محدود.
- ۳- فرهنگ سیاسی تبعی.
- ۴- فرهنگ سیاسی هنجاری (تولیدکننده هنجارهای بین‌المللی).

ب) فرهنگ سیاسی بر مبنای هنجارهای روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل و رژیمهای

بین‌المللی:

- ۱- فرهنگ سیاسی فراگیر.
- ۲- فرهنگ سیاسی منطقه‌ای.
- ۳- فرهنگ سیاسی محلی.

ج) فرهنگ سیاسی بر مبنای رقابت و ایدئولوژی:

- ۱- فرهنگ سیاسی تهاجمی.
- ۲- فرهنگ سیاسی تدافعی.
- ۳- فرهنگ سیاسی صلح‌جویانه و ساکن.
- ۴- فرهنگ سیاسی صلح‌جویانه و تعاملی.

گونه‌های مختلف فرهنگ سیاسی که بیان شد، ضمن آنکه شدت تنوع را در نظام بین‌الملل

نشان می‌دهد، بیان‌گر این نکته اساسی است که:

اولاً- فرهنگ سیاسی داخلی دارای تقدم نسبت به فرهنگ بین‌المللی است.

ثانیاً- فرهنگ سیاسی بین‌المللی به تدریج از سطح حاکمیت خارج می‌شود.

بحث فرهنگ سیاسی بین‌المللی عمدتاً در چارچوب جهانی شدن مطرح است که قصد دارد تا نوعی هنجارهای جهانی را پدید آورد. این دینامیسم ضمن آنکه سعی می‌کند هنجارهای بین‌المللی پدید آورد، به سطوح داخلی نظام سیاسی هم نفوذ کرده و سعی دارد تا نوعی روند یکسان سازی را در داخل نسبت به خارج انجام دهد.

مسئله جامعه‌پذیری سیاسی در سطح بین‌المللی هم از جمله مسایل مهم مورد بحث است که باید به آن توجه خاصی نشان داد. مسئله جامعه‌پذیری سیاسی بین‌المللی، محصول گسترش ارتباطات و نظریه‌هایی است که تعاملات را در سطح فراملی مورد بحث قرار می‌دهند.

#### یادداشت‌ها

1) Richard Wilson, *Compliance Ideologies*, (NY: Cambridge University press, 1992), P-11.

2) Raymond William, *Resources of Hope*, (London: Verso, 1989), P-4.

3) Larry Diamond, *Political Culture & Democracy*, (NY: Polity, 1994), P-8.

4) Diamond, *Ibid.*, P-8

5) Lucian Pye & Sydney Verba, *Political Culture & Political Development*, (NY: Princeton University Press, 1965), P-7.

۶- عبدالعلی قوام، *سیاست‌های مقایسه‌ای*، (تهران: سمت، ۱۳۷۲)، ص ۶۹. *فروغی*

۷- قوام، همان، ص ۷۱-۷۰.

۸- گابریل آلموند و دیگران، *سیاست‌های مقایسه‌ای*، ترجمه: علیرضا طیب، (تهران: مرکز انتشارات آموزش دولتی، ۱۳۷۶) ص ۷۱.

۹- قوام، همان، ص ۷۱.

10) Diamond, *Ibid.*, P-8.

11) T.B Bottmore, *A Dictionary of Marxist Thought*, (London: Blackwell, 1990), P-128.

۱۲- آلموند، همان، ص ۷۹-۷۴، ۱۳- رجوع شود به:

- Gabriel Almond & Sydney Verba, *Civic Culture Revisted*, (Boston Mass: Little Brown 1980).

- ۱۴ - آلموند، همان، ص ۵۸.
- ۱۵ - به بخش فرهنگ سیاسی کتاب سیاستهای مقایسه‌ای عبدالعلی قوام مراجعه شود.
- ۱۶ - قوام، همان، ص ۷۳.
- ۱۷ - قوام، همان، ص ۷۲.
- ۱۸ - عبدالرحمن عالم، "فهم فرهنگ سیاسی"، *مجله سیاست خارجی*، سال نهم، شماره چهار، زمستان ۱۳۷۴، ص ۱۵۲۲.
- ۱۹ - قوام، همان، ص ۷۳.
- ۲۰ - قوام، همان، ص ۷۳.
- ۲۱ - عالم، همان، ص ۱۵۲۴.
- ۲۲ - عالم، همان، ص ۱۵۳۲ - ۱۵۳۰.
- 23) Roger Eatwel, *European Political Culture*, (London: Routledge, 1997), P-7.
- ۲۴ - عبدالعلی قوام، "فرهنگ سیاسی، پیوند دو سطح تحلیل خرد و کلان"، *مجله سیاست خارجی*، سال دهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۷۵، ص ۴۵۸.
- 25) James N Rosenau, *Turbulence World Politics*, (Princeton: Princeton University Press, 1990), Chapter 2.
- 26) Stephen Krasner. *International Regimes*, (NY: Ithace, 1983), P-1.
- ۲۷ - مصاحبه با دکتر عسگرخانی در مجله دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تابستان ۱۳۷۵.
- ۲۶ - سید حسین سیف زاده، *نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل*، چاپ سوم، (تهران: نشر سفیر، ۱۳۷۲)، ص ۲۴۴.
- ۲۷ - برای مطالعه بیشتر در باره این بحث، میتوان از منبع زیر استفاده کرد:
- Jeffrey C Alexander. *NeoFunctionalism*, (California : SAGE, 1985).
- 28) Fared Zakaria, "The Rise of Iliberal Democracy", *Foreign Affairs*, Vol.76, No.4, Nov/Dec 1997, PP. 40-41.
- ۲۹ - یان ندرین پترز، "فوکویاما و دموکراسی لیبرال"، ترجمه: پرویز صداقت، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، سال هشتم، شماره ۷ و ۸، فروردین واردیهشت ۱۳۷۳، ص ۴۸-۴۲.
- ۳۰ - سید علی اصغر کاظمی، *روش و بهنش در سیاست*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴)، ص ۲۴۳.
- 31) Ngaire Woods, *Explaining International Relations Since 1945*, (London: Oxford University Press, 1997), PP. 180-192.
- ۳۲ - سید حسین سیف زاده، *نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل*، (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۶)، ص ۱۳۳-۱۲۱.

۳۳- این قسمت از کتاب زیر برداشته شده است :

-Charlotte Brenton, *Global Politics*, (Massachusete: Blackwell, 1996), PP. 69-72.

-در عین حال می‌توان به منبع زیر مراجعه کرد:

- John Baylis & James Smith, *Globalization of World Politics*, (London: Oxford University Press, 1997).

34) Stephen Krasner. *International Regimes*, (NY: Ithace, 1983), P.1.

۳۵- مصاحبه با دکتر عسگرخانی در مجله دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تابستان ۱۳۷۵.

۳۶- آنتونیوکسه، *حقوق بین‌الملل در جهان نامتحد*، ترجمه: مرتضی کلانتریان، (تهران: دفتر خدمات حقوق بین‌الملل، ۱۳۷۱)، ص ۱۰.

37) Antonio Cassesse, *Human Rights in a Changing World*, (NY: 1994.Polity), Chapter 1.

38) Steven R Ranter, "International Law,Trial of Global Norm", *Foreign Policy*, Spring 1998. P-78.

۳۹- برای مطالعه مفهوم جامعه مدنی جهانی رجوع کنید به:

- Gordon Christenson, "World Civil Society & The International Rule Law", *Human Rights Quarterly*, Vol. 19, 1997.

- Ronnie D Lipshutz, "Reconstructing World Politics: The Emergence of Global Civil Society", In Fawn & Larkins(ed), *International Society After Cold War*, (London: Macmillan, 1996).

۴۰- مجید محمدی، *جامعه مدنی به منزله روش*، (تهران: نشر قطره، ۱۳۷۶). ص ۱۲.